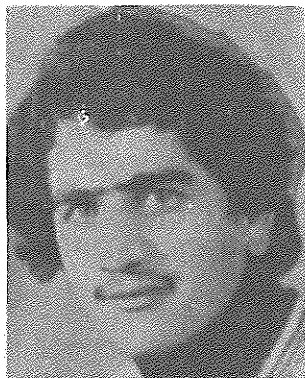


تا به ندای هل من ناصر ینصرنی امام حسین (ع) پاسخ بگوئیم، امروز بیایند و ندای حسین زمان خمینی بتشکن رالیك بگویند. ما باید با چنگ و دندان از انقلابمان محافظت کنیم . برای رو در رویی با صدامیان کافر به جبهه آبادان می رود و بمدت چند ماهی انجام وظیفه می نماید تا اینکه روز سه شنبه ۶۰ ر ۱۱ ر ۶ خود را بجلوی دبیرستان امام خمینی رسانده و با مزدوران آمریکائی به نبرد تن به تن پرداخت تا یکی را به هلاکت رسانده و یکی را زخمی کرد . اما مزدوران جنگلی از خدا بی خبر پشت او را به رگبار بستند و با رگبار بستن او روح بلندش به سوی خدایش پرکشید و به دیدارش شتافت .



زندگینامه شهید نور محمد عبدی نژاد

شهید عبدی نژاد در سال ۱۳۳۹ در يك خانواده مذهبی دیده بجهان گشود. در سن ۷ سالگی بمدرسه رفت و تا کلاس چهارم ابتدائی تحصیل نمود. بعد از آن به شغل خیاطی مشغول شد.

وقتی که مبارزات علیه رژیم طاغوت شروع شد عبدی نژاد که در مکتب حسین بزرگ شده بود و نمی توانست ذلت را تحمل کند، با مردم وارد صحنه مبارزه شد. برای بثمر رساندن انقلاب اسلامی از هیچ کوششی دریغ نمی ورزید. با سرنگونی رژیم پهلوی و بثمر رسیدن انقلاب اسلامی برهبری امام عظیم الشان خمینی کبیر، به این فکر بود که باید از دستاوردهای انقلاب محافظت کنیم خود را به ارتش معرفی کرد و در دوران آموزشی بود که جنگ تحمیلی عراق علیه ایران اسلامی شروع شد. او به کردستان اعزام شد و مجروح گشت تا اینکه بعد از خدمت سربازی به آمل باز - می گردد و در مغازه جوشکاری برادرش مشغول کار می شود.

با مردم برخوردی خوب و دوستانه داشت، جز به اسلام به چیز دیگری فکر نمی کرد. چند روز قبل از شهادتش سخت مشغول فعالیت شد و به خانواده اش گفت مانع فعالیت من نشوید و باید برای پیروزی اسلام و نابودی دشمنان اسلام فعالیت بیشتری کنیم، شب ۶۰ر۱۱۶ که جهت پاکسازی شهر به اتفاق دیگر برادران به آنجا رفته بودند توسط دشمن کمین زده شد و با رگبار گلوله او را بشهادت رساندند.



زندگینامه برادر شهید پرویز بازدار

بسم الله الرحمن الرحيم

شهید پرویز بازدار در سال ۱۳۳۷ در يك خانواده مذهبی در شهر آمل چشم بجهان گشود. در سن هفت سالگی بمدرسه رفت و تا کلاس چهارم ابتدائی درس خواند. بعلت علاقه زیاد بحرفه صنعتی ادامه تحصیل نداد و شغل حلب کوبی را برای خود انتخاب کرد.

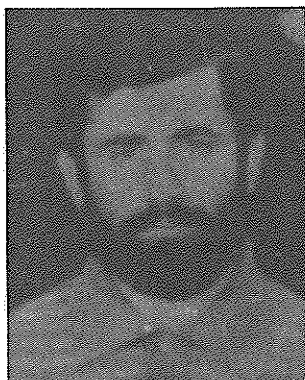
مهرماه سال ۵۶ بخدمت سربازی رفت پس از ۱۸ ماه خدمت، انقلاب شکوهمند اسلامی به اوج خود رسید. دراین هنگام شهیددرپادگان کوهک مشغول خدمت بود. او در تصرف پادگان به مردم کمک فراوانی کرد سپس به آمل شهر خود برگشت تا همگام با امت شهیدپرور دربراندازی حکومت طاغوت انجام وظیفه نماید.

انقلاب اسلامی با خون بهترین فرزندان اسلام به پیروزی رسید و شهید برای پاسداری از خون شهیدان در انجمن اسلامی محله سکونت فعالیت میکرد.

پدرش نقل میکرد که شب آخر از عمر پربارش بمن میگفت که این دنیا فانی و بی ارزش است.

او معتقد بود که اعمال خوب انسان می ماند و آرزو داشت که اولین

شهید محلهٔ خودش باشد، تا اینکه در روز حماسهٔ خون و ایثار و در سنگر-
سازی و دفاع از حریم مقدس اسلام و خون شهدا ساعت ۱۳۰ روز سه‌شنبه
۶ بهمن ۶۰ بسوی معشوقش بال و پر گشود و به لقاءالله پیوست.



وصیت نامه برادر شهید امرالله سلطانی

بسم الله الرحمن الرحيم

برادران و خواهران و دوستان، اعتقاد اینست، کسی که مسلمان است و خدا را اقرار دارد باید به دستورش عمل کند، دستور خدا چیست؟ دستور خدا آنست: خداوند از بین ما که خود او میدانست چه کسی این مسئولیت بزرگ را میتواند انجام دهد فردی را برگزید و توسط او قرآن را نازل کرد او فرستاده خداوند حضرت محمد (ص) بود، او از جانب خداست و قرآن او پیام خداست به بندگانش ای مردم مسلمان، در زمان طاغوت شناختن خدا مشکل بود چون ما غرق در زندگی مادی این دنیا بودیم.

من يك مسلمان بدنیا آمدم ولی راه مسلمانی را نمی دانستم تا اینکه در کشور ما انقلاب اسلامی شد. امام خمینی به ایران آمدند در نتیجه ما را بسوی الله دعوت کردند و بما آزادی داده شد. حالا چرا بسوی خدا نرویم.... متأسفانه در بین ما بجای اتحاد و برادری نفاق و دشمنی است. بندگی خداوند اطاعت کردن اوست، من همسر و دو فرزندم را بدست خداوند می سپارم و يك سفارش دارم و اینست که شما قدر این مرد بزرگ را که امام خمینی است بدانید و از شما تقاضا دارم که اینقدر به شایعه پراکنی توجه نکنید.

سلام بر امت شهیدپرور اسلام - سلام بر امام خمینی و تمام سپاهیان پاسدار - سلام به تمام حزب‌الله و انجمن اسلامی محل خودم که آنرا دوست دارم و سلامتی تمام مسلمانان را خواستارم. خداحافظ شما. برادر دست‌بوس شما امرالله سلطانی (درویش‌علی سلطانی) والسلام.

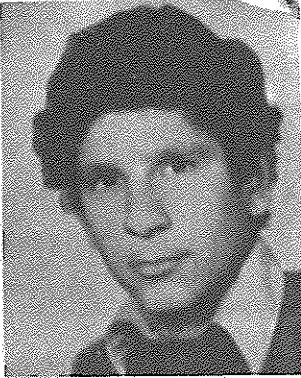
زندگینامه برادر شهید امرالله سلطانی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

شهید امرالله سلطانی در سال ۱۳۲۹ در روستای آهنگر کلا متولد گردید. وی تا کلاس دوم ابتدائی درس خواند. زندگی وی در خدمت‌موسط و اخلاق و رفتار او با مردم خیلی خوب بود.

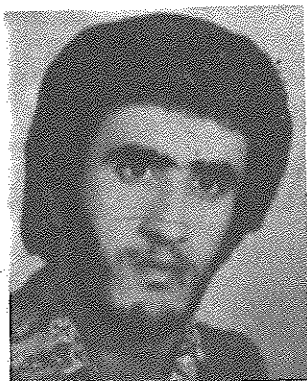
قبل از انقلاب همیشه در نماز جماعت حضور داشت و در سایر کارهای عمومی همکاری میکرد. او از اعضای انجمن اسلامی آهنگر کلا بود و نیز در ساختن کتابخانه عمومی محل سکونت خود از افراد فعال و موثر بود. دادن آموزش نظامی از طرف بسیج به مردم محل و جمع کردن برادران و خواهران و تشویق آنها به یادگیری فنون نظامی از دیگر فعالیت‌هایش بود. حاصل ازدواج او دو فرزند بود یکی دختر و دیگری پسر. شهید

صبح روز سه‌شنبه ۶/۱۱/۶۰ وقتی شنید در آمل درگیری هست عده‌ای از اهالی و روستائیان را سوار وانت کرد و خودش مسئولیت رانندگی وانت را بعهده گرفت تا مردم را به آمل بیاورد. زمانی که عده‌ای از برادران نظامی را بطرف دادگاه انقلاب راهنمایی می‌نمود مهاجمین مزدور به او دستور ایست دادند ولی او به حرف آنها اعتنا نکرد در همین حین او را به رگبار بستند، او بشدت زخمی گشته تا اینکه در بیمارستان ۱۷ شهریور به لقاءالله پیوست.



زندگینامهٔ برادر شهید خضرالله اکبرزاده بسم الله الرحمن الرحيم

شهید خضرالله اکبرزاده در سال ۱۳۴۶ در روستای کمانگر کلادابو از توابع شهرستان آمل در يك خانواده کشاورز دیده بجهان گشود. بهمانند تمامی بچه‌ها در سن ۷ سالگی بمدرسه راه یافته و در دوران کودکی قرآن را آموخت. دوران تحصیلات ابتدائی را در همان روستا به پایان رساند. بعلت فقر زندگی بشهر آمد و در خیاطی بعنوان کارگر مشغول به کار شد. شهید بمانند دیگر امت حزب‌الله در براندازی حکومت طاغوت سهمی داشته و در راهپیمائی علیه رژیم شرکت میکرد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی برهبری امام خمینی در بسیج و انجمن اسلامی فعالیت میکرد و همیشه آرزو میکرد تا به جبهه عازم شود. مادرش نقل میکرد بیشتر اوقات برای رفتن به جبهه گریه میکرد تا اینکه مزدوران اجانب بشهر حمله میکنند و در سن ۱۵ سالگی بشهدای کربلا می‌پیوندد.



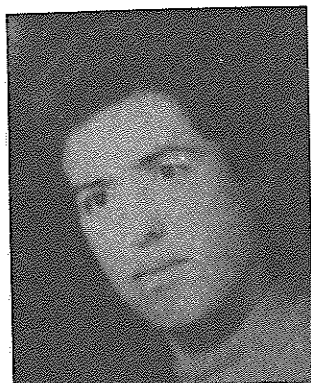
زندگینامه برادر شهید علیرضا رنجبر
بسم الله الرحمن الرحيم

شهید علیرضا رنجبر در سال ۱۳۳۸ در آمل متولد گردید و زندگی بر از رنج و مشقتی را آغاز کرد. بعد از اتمام تحصیل موفق به اخذ دیپلم شد و چون کار ثابتی نداشت به کارهای مختلفی از قبیل بنائی و نجاری و غیره مشغول بود تا اینکه پدرش را در تصادف از دست داد و او مسئولیت خانواده را بعهده گرفت.

از نظر اخلاقی نمونه بود. خیلی نسبت ب مردم دلسوز بوده و همیشه میگفت اول باید کار مردم را رسیدگی کرد. او خیلی تواضع داشت . بعد از انقلاب در تمام تظاهرات شرکت میکرد تا اینکه انجمن اسلامی مسجد صاحب الزمان شروع بکار کرد. او در آنجا فعالیت خود را آغاز کرد و در ساختن ساختمان انجمن بسیار نقش فعالی داشت. گاهی اوقات خانواده اش میگفتند که شبها بیرون نرو چون ما غیر از تو کسی را نداریم ولی او قبول نمی کرد و میگفت از همه بالاتر خدا هست و شما خدا را دارید.

در زمان فراغت از درس کمکهای اولیه را به اهالی محل می آموخت تا در مواقع اضطراری بتوانند به کمک دیگر برادران و خواهران خود بشتابند. گویا چنین روزی را پیش بینی میکرد در شب سهشنبه ۶۰/۱۱/۶

به اتفاق دیگر دوستان هم‌رزمش جلوی بیمارستان ۱۷ شهر یور
بدست جلادان آمریکائی به اصطلاح اعدام انقلابی شد و شربت پرافتخار
شهادت نوشید .



زندگینامه برادر شهید علیرضا قاسم نژاد

بسم الله الرحمن الرحيم

برادر شهید علیرضا قاسم نژاد در سال ۱۳۴۱ در روستای لشکرای آمل چشم بجهان گشود از همان ابتدای کودکی با نماز و احکام اسلام آشنا شد. اخلاق وی در خانواده و محله‌اش زبانه زد همگان بود. او یگانه فرزند خانواده‌اش بود همچون دیگر جوانان حزب الله در انقلاب و در راهپیماییها و مراسم مذهبی دیگر شرکت داشت.

در شب حمله گروهکهای مزدور آمریکائی بشهر هزار سنگر آمل او همچون دیگر شیفندگان راه الله جهت مبارزه با گروهکهای ضد انقلاب به همراه نیروهای نظامی و مردم قهرمان آمل به مقابله با آنان پرداخت و در این درگیری بدست مزدوران جیره خوار آمریکا شهادت رسید. پدرش در شهادت فرزندش میگویند: ای کاش چند فرزند دیگر مثل علیرضا داشتم تا سروجان فدای اسلام می نمودند.